

گپی با صدیقه کیانفر بازیگر پیشکسوت

جوانی و سلامت؛ دو ثروت خداداد

هم از خانه بیرون آمده و افسرده نمی‌شوم و هم تا حدودی کمک مالی به من می‌دهد. من آدمی نیستم که بخوام تجارت کنم. مردم مرا دوست دارند و همیشه می‌گویند چرا بازی نمی‌کنی؟
 «سلامت»: می‌دانم که در جایی گفته بودید دست راست‌تان از کار افتاده است. چرا؟
 به خاطر بازی در یک نقش. سال‌ها پیش مجبور شدم من را به خاطر ایفای یک نقش به درخت ببندند. متأسفانه به خاطر ناتوانی کاری گروه و کارگردان دست من را با آهن به درخت بستند و حتی در فاصله بین سکانس‌ها هم دستم را باز نمی‌کردند. تا اینکه الان دارم تقاضای آن را پس می‌دهم. متأسفانه تا الان نمانده‌ام دستم پاره شده‌اند و دیگر دست راستم به خوبی کار نمی‌کند.
 «سلامت»: خوب، چرا در آن زمان اعتراضی نکردید؟
 اعتراض می‌کردم اما می‌گفتند صحت نیاید به هم بخورد.
 «سلامت»: رژیم غذایی خاصی هم دارید؟
 نه، فقط سعی می‌کنم آب زیاد بخورم و از غذاهای چرب هم کمتر استفاده کنم.
 «سلامت»: اهل خودمراقبتی هم هستید؟
 بله، سعی می‌کنم زمانی که بیمار هستم نزد دکتر بروم تا کمتر به‌دلم آسیب برسانم. اگر چه می‌دانم پیشگیری بهتر از درمان است.
 «سلامت»: به پارک یا فضای سبز هم می‌روید؟
 بله، البته قبلاً که جوان‌تر بودم بیشتر برای پیاده‌روی می‌رفتم ولی حالا دیگر پاهایم دردمی‌کنند و کمتر به این مکان‌ها سر می‌زنم.
 «سلامت»: با دغدغه‌هایتان چه می‌کنید؟
 گاهی دلم می‌گیرد و گریه می‌کنم اما معمولاً با خدا راز و نیاز می‌کنم و سعی می‌کنم دلم را آرام کنم.
 «سلامت»: گفت‌وگو را خودتان تمام کنید.
 من دغدغه زیادی ندارم و از کسی هم پولی نمی‌خواهم، فقط می‌خواهم از نظر کاری فراموش نشوم و وقتی کار می‌کنم، چیزی درم پولی وقتی بیکارم، افسرده‌ام و دنیا را برای خودم تمام می‌بینم و فکر می‌کنم اصلاً وجود ندارم. بنابراین دوست دارم تا وقتی زنده هستم، کار کنم و مفید باشم. ■

به خاطر بازی در یک نقش، سال‌ها پیش مجبور شدم من را به خاطر ایفای یک نقش به درخت ببندند و کارگردان، دست من را با آهن به درخت بستند و حتی در فاصله بین سکانس‌ها هم دستم را باز نمی‌کردند. تا اینکه الان دارم تقاضای آن را پس می‌دهم

تئاتر، رادیو و تلویزیون را بیشتر دوست دارید؟
 حرفه من تئاتر است بنابراین تئاتر را خیلی دوست دارم اما تئاتر در حال حاضر به شکلی است که نقش به سن من زیاد کار نمی‌شود؛ یعنی نقشی که سن من را داشته باشد، وجود ندارد. آخرین کار تئاتر «پارچه پنهان» ۳-۵ سال پیش به کارگردانی دکتر مسعود دلخواه بود، ولی در مجموع من کارم را دوست دارم.
 «سلامت»: می‌دانم که کسی مریض‌آحوال هستند. در طول مدتی که بیمار بودید آیا کسی از مسوولان به دیدن شما آمده است؟
 نه، حتی یادم است زمانی که «میوه ممنوعه» را کار می‌کردم، بیمار شدم و ۱۲ روز در بیمارستان بستری بودم اما هیچ‌کس سراغم نیامد. به هر حال دنیا همین است.
 «سلامت»: به‌عنوان یک هنرمند پیشکسوت انتظارتان از مسوولان و مدیران چیست؟
 من سال‌ها در یک ساختمان بودم که ۴۷ پله داشت. فریادم به آسمان بود که من نمی‌توانم این پله‌ها را بالا بروم اما هیچ‌کس کمکم نکرد. همه می‌دانستند که من این پله‌ها را با بایستی چهار دست و پا بالا می‌روم اما جالب است روی لوح‌های من امضای همه مدیران هست؛ برای بازی‌های مختلف به من کلی لوح داده‌اند اما پس چرا آن من بیکارم و کسی یادم نیست؟ حمایت، حمایت است. وقتی من می‌گویم چرا امرا به کار نمی‌گیرند، یک نوع حمایت می‌خواهم. وقتی من را به کار بگیرند معنی آن این است که از من حمایت کرده‌اند؛



شود، چقدر خوشحال شدید؟
 خیلی خوشحال‌شدم. در حال حاضر تمام کارهای ما از رادیو نمایش پیش می‌شود. مردمی که رادیو گوش می‌دهند، هر وقت من را می‌بینند و صدایم را می‌شنوند، می‌گویند ما همیشه رادیو نمایش را گوش می‌کنیم و صدای شما را از این رادیو می‌شنویم.
 «سلامت»: بهترین تفریح شما؟
 تماشا می‌کنم تلویزیون و بیشتر از همه برنامه نود. این برنامه را خیلی دوست دارم و تا آخرین لحظه، تا صبح هم که باشد پای آن می‌نشینم و آن را می‌بینم.
 «سلامت»: چرا؟
 چون عادل همه چیز را رو می‌کند. کاش در کار هنری ما هم چیزی بهمانه‌ای بود می‌آمدند کارهای اشیاء هنر و بازیگری را رو می‌کردند. فردوسی‌پور خطای ورزش را با احترام زیر سوال می‌برد.
 «سلامت»: کار در کدام رسانه یعنی سینما،

تلویزیون قبل از انقلاب «کله شوم» بود. سریال «طلاق» و «تلخ و شیرین» را هم آن سال‌ها کار کردم که «طلاق» آخرین کارم قبل از انقلاب بود و «تلخ و شیرین» را نصفه و نیمه رها کردم؛ از یک برخورد در آن سریال خوشم نیامد و ترفتم ادامه دهم ولی تئاتر را تا زمان انقلاب کار کردم.
 «سلامت»: از بازی‌های مقابل دوربین کدام کارگردان بیشتر لذت بردید؟
 دارپوش مهرجویی، سیروس مقدم، جواد مردابادی و...
 «سلامت»: می‌دانم که در رادیو نمایش فعالیت دارید. از حضور در رادیو راضی هستید؟
 بله، رادیو دستمزدی ندارد ولی قدیمی‌هایم می‌گویند «کاجی به از هیچی». خدا را شکر که همین هم هست.
 «سلامت»: زمانی که شنیدید قرار است یک شبکه رادیویی با عنوان «رادیو نمایش» افتتاح

شود، پس از آن بچه‌های دانشگاه تهران دنبال آمدند و گفتند که می‌خواهند برایشان تئاتر کار کنند. به این ترتیب چند سال هم در دانشگاه هنرهای زیبا تئاترهای خیلی سنگین را بازی کردم که در این دوران ندیدم کسی مانند آنها را روی صحنه ببرد. اگر هم چنین تئاترهایی روی صحنه برده شده باشد، آنطور از آب درنیامده است. در آن زمان شبکه‌ای بود که به آن «تابت پاسار» می‌گفتند و آن شبکه ۲ شده است. در آن شبکه یک نمایشنامه داشتیم که خودم اجرا و کارگردانی کرده بودم. از آنجا شروع کردم به کار کردن در تلویزیون و زمانی هم که تلویزیون ملی راه‌اندازی شد، نمی‌دانم به چه شکلی شد که رفتم تلویزیون ملی و جذب آنجا شدم و بیشتر کارم با آقای مربوطه (به کارگردانی و نویسندگی بهزاد اشتیاقی) بود؛ یک کار طنز که هر شب پیش می‌شد. تا زمان انقلاب در آن برنامه بودم. اولین کار

سال‌های سال است او را می‌شناسیم و از صدا و صدای هایش خاطره داریم. صدیقه کیانفر بیشتر در نقش مادر مهربان در فیلم‌ها و سریال‌هایی که در طول این سال‌ها دیده‌ایم، ظاهر شده است. از جمله کارهای او می‌توان به «هامون»، «پلیس جوان»، «دنیای پرامید» و... اشاره کرد. اما وقتی پای صحبت هایش نشستیم، دیدیم که او هم مثل بیشتر پیشکسوتان هنر امروز تنها مانده و با حضور در رادیو نمایش خود را سرگرم می‌کند. در «فرهنگ سلامت» این هفته، صدیقه کیانفر برایمان از دنیای دیروز و امروزش گفته است.

«سلامت»: از ورودتان به دنیای هنر برایمان بگویید.
 سال ۱۳۳۶ وارد هنر شدم. آن زمان در آبادان بودم و برای گرفتن دیپلم، شبانه‌دس می‌خواندم. اسنادی داشتم که هم در شرکت نفت کار می‌کردم و هم هنر تدریس می‌کرد. صدای من را که شنید، گفت: «صدای خوبی داری، دوست داری بیایی رادیو؟» گفتیم: «مگر می‌شود؟» گفت: «چرا نمی‌شود؟» و از آنجا بود که به رادیو رفتم و همراه با استاد یک نمایشنامه زنده، سه قطره خون» صادق هدایت را کار کردم. «نفت ملی» تازه راه‌اندازی شده بود. بعد از آن چون صدای خوبی داشتم، قرار شد برنامه ادبیات را هم دوشنبه‌ها اجرا کنم و این گونه شد که من شروع به کار هنری کردم. استاد اسناد تئاتر هم بود بنابراین من کنار ایشان تئاتر را یاد گرفتم و سال ۱۳۳۹ بود که به تهران آمدم. آن زمان کارمند شرکت نفت بودم و خودم را به تهران منتقل کردم. استادم اگر هست، یادش بخیر باشد و اگر هم خدای نکرده از دنیا رفته، روحش شاد.
 «سلامت»: چگونه وارد تلویزیون شدید؟
 شنیدم که باشگاه جوانان کار هنری می‌کنند. به همین دلیل به آنجا رفتم و زیر نظر بهروز خاقانی -مقرب به عدلی- تئاتر را شروع کردم. چند سالی آنجا

رفتم بالا انار بود
 شاعر: ناصر کشاورز
 تصویرگر: آزاده معزی
 انتشارات: شهر قلم
 تعداد صفحات: ۲۲

رفتم بالا تاب بود
چم نمی خورد خواب بود
گفتم: آهای بیدار شو
گفت: بیدارم سوار شو

صفحه ۱۳ از کتاب رفتم بالا انار بود

Iran Air
 The Airlines of the Islamic Republic of Iran

بویا پیلان جمهوری اسلامی ایران تا

Photo & Design By M. Shamsi